

دانشنامه فلسفه استنفورد

(۹۹)

دبیر مجموعه: مسعود علیا

-
- سرشناسه: ما کريل، رودلف آ.، ۱۹۳۹ - م. Makkreel, Rudolf A
عنوان و نام پديدآور: ديلتای و يورک/ رودلف مکرييل، اينگو فارين؛ ترجمه سيد مسعود حسيني.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهري: ۱۴۴ ص.
فروست: دانشنامه فلسفي استنفورد؛ ۹۹/دبير مجموعه مسعود عليا.
شابک: ۷-۳۸۳-۲۷۸-۶۰۰-۹۷۸
وضعيت فهرست‌نويسی: فيپا
يادداشت: کتاب حاضر ترجمه مقاله‌هایی با عنوان «Count paul yourck von Stanford» از اديلمر —عارف «Wilhelm Dilthey» از اديلمر —عارف «Stanford encyclopedia of philosophy» است.
يادداشت: واژه‌نامه.
يادداشت: کتابنامه.
يادداشت: نمايه.
موضوع: ديلتای، ويلهلم، ۱۸۳۳-۱۹۱۱ م.
موضوع: Dilthey, Wilhelm
موضوع: يورک فون وارتنبورگ، پاول، ۱۸۳۵-۱۸۹۵ م.
موضوع: Yorck von Wartenburg, Paul
موضوع: فلسفه آلمانی - قرن ۱۹ م.
موضوع: Philosophy, German -- 19th century
شناسه افزوده: فارين، اينگو
Farin, Ingo
شناسه افزوده: حسيني توشمانلويي، سيد مسعود، ۱۳۶۶ -، مترجم
رده‌بندي کنگره: ۲۱۳۹۶ م/د۹۴/۳۲۱۶ B
رده‌بندي ديويي: ۱۹۳
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۹۷۶۶۰۷
-

دانشنامهٔ فلسفهٔ استنفورد (۹۹)

دیلتای و یورک

رودلف مکریل و اینگو فارین

ترجمهٔ سید مسعود حسینی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Dilthey

Yorck

The Stanford Encyclopedia of Philosophy

Rudolf Makkreel, Aug 5, 2016 and

Ingo Farin, Aug 2, 2016

این مجموعه با کسب اجازه از گردانندگان دانشنامه
فلسفه استنفورد (SEP) منتشر می‌شود.



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

دانشنامه فلسفه استنفورد (۹۹)

دبیر مجموعه: مسعود علیا

دیلتای و یورک

رودلف مکریل و اینگو فارین

ترجمه سید مسعود حسینی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۶

چاپ پژمان

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۷ - ۳۸۳ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 383 - 7

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۹۰۰۰ تومان

فهرست

پیشگفتار دبیر مجموعه ۷

ویلهم ديلتای

درآمد ۱۳

۱. زندگی و اندیشه ديلتای ۱۵

۲. آثار فلسفی اصلی ديلتای ۲۵

۳. تأملات ديلتای در باب اخلاق و

جهان بینی ها و ترديد هایش درباره متافيزیک ... ۶۷

کنت پاول یورک فون وارتنبورک

درآمد ۷۹

۱. سرگذشت یورک ۸۳

۲. مکاتبه با ديلتای ۸۷

۳. پاره گفتارهای فلسفی در باب تاریخ و

روان شناسی ۹۹

یادداشت ها ۱۲۱

کتابنامه ۱۳۰

۱۳۷ واژه‌نامه انگلیسی به فارسی

۱۳۹ نمایه

پیشگفتار دبیر مجموعه

بسیاری از کسانی که در ایران به نحوی از انحا کار فلسفی می‌کنند و با فضای مجازی اینترنت نیز بیگانه نیستند نام دانشنامه فلسفه استنفورد^۱ را شنیده‌اند و چه بسا از این مجموعه کم‌نظیر بهره نیز برده باشند. این دانشنامه حاصل طرح نیکویی است که اجرای آن در سال ۱۹۹۵ در دانشگاه استنفورد آغاز شد و همچنان ادامه دارد. به لطف کمک‌هایی که گردانندگان این مجموعه از آن‌ها برخوردار شده‌اند، متن کامل تمامی مقالات این دانشنامه در اینترنت به رایگان و به آسان‌ترین شکل در دسترس خوانندگان علاقه‌مند قرار گرفته است.

نگاهی به ساختار و مندرجات مقاله‌ها و مرور کارنامه نویسندگان آن‌ها، که عموماً در حیطه کار خویش صاحب نام و تألیفات درخور اعتنا هستند، گواهی می‌دهد که با مجموعه‌ای خواندنی مواجهیم، مجموعه‌ای که غالباً مدخل‌های مناسبی برای ورود به گستره‌های متنوع تأمل فلسفی به دست می‌دهد. به این اعتبار، می‌توان به جرئت گفت کسی که می‌خواهد اولین بار با مسئله یا مبحثی در فلسفه آشنا شود، یکی از گزینه‌های راهگشایی که پیش رو دارد این است که ابتدا به سراغ مدخل یا مدخل‌های مربوط به آن در این دانشنامه برود.

دانشنامه فلسفه استنفورد (به سرپرستی دکتر ادوارد ن. زالتسا^۲)

1. *Stanford Encyclopedia of Philosophy* (SEP)

2. Edward N. Zalta

افزون بر این که پیوندی فراگیر میان فضای دانشگاهی و عرصه عمومی برقرار کرده، ویژگی‌های درخور توجه دیگری هم دارد. حجم بسیاری از مقاله‌های این دانشنامه چشمگیر است. ظاهراً دست نویسندگان در شرح و بسط کثیری از موضوعات و مباحث باز بوده است. دیگر این که در کنار مدخل‌های نام‌آشنا گاه به موضوعات و مسائل کم و بیش بدیعی پرداخته شده است که شاید در نظر اول ورودشان به دانشنامه‌ای فلسفی غریب بنماید و در عین حال خواننده را به بازاندیشی دربارهٔ دامنهٔ تفکر فلسفی و نسبت آن با زیست‌جهان خویش فراخواند. کتابنامه‌های مندرج در پایان مقاله‌ها نیز، که معمولاً به دقت تدوین شده‌اند، یکی از محسنات این دانشنامه است که به‌ویژه به کار دانشجویان و محققانی می‌آید که می‌خواهند در زمینه‌ای خاص پژوهش کنند. این را هم نباید از نظر دور داشت که خاستگاه این دانشنامه به هیچ روی موجب نشده است که متفکران و مباحث فلسفهٔ قاره‌ای نادیده گرفته شوند.

انتشار تدریجی این دانشنامه به زبان فارسی و فراهم کردن امکان مواجههٔ شمار هرچه بیشتری از خوانندگان علاقه‌مند با آن، چه بسا استمرار همان غایتی باشد که مورد نظر بانیان این طرح بوده است. بر این اساس، در گام نخست انتخابی اولیه از میان مدخل‌های پرشماری که در دانشنامه آمده است صورت گرفته و کار ترجمهٔ آن‌ها به سعی مترجمانی که با این طرح همکاری دارند به تدریج پیش می‌رود. ترجمهٔ کل دانشنامه البته غایتی بلندپروازانه است، به‌ویژه با توجه به این که هنوز همهٔ مقاله‌های آن به نگارش درنیامده‌اند. با این حال، تلاش بر این است که، در صورت فراهم بودن شرایط، انتشار این مجموعه استمرار پیدا کند و به سرنوشت مجموعه‌هایی دچار نیاید که آغازی چشمگیر داشته‌اند ولی دولتشان چندان پاینده نبوده است.

روال غالب این است که هر کدام از مدخل‌ها در یک مجلد منتشر شود، اما در مواردی که حجم یک مدخل از حداقل لازم برای این که به

هیئت مجلدی مستقل منتشر شود کمتر باشد، آن مدخل همراه با مدخل دیگری که با آن قرابت موضوعی دارد انتشار می‌یابد. به توصیهٔ دکتر زالتا، نسخهٔ اساس ترجمه‌ها آخرین ویراستی خواهد بود که در بخش آرشیو دانشنامه درج شده است، و همین امر در چاپ‌های مجدد ترجمه‌ها مبنای قرار خواهد گرفت. در مرحلهٔ ویرایش، تمامی ترجمه‌ها سطر به سطر با متن انگلیسی مقابله خواهند شد تا عیار کار درخور این مجموعه باشد. در این میان تلاش می‌شود توازن شایسته‌ای میان احترام به سبک و زبان هر مترجم از یک سو و اقتضائات مجموعه از سوی دیگر به دست آید. طرح انتشار این مجموعه شاید فردی بوده باشد، اما اجرا و اتمام آن البته کاری جمعی است و با تلاش مشترک و همراهی دوستانی میسر می‌شود که به این کار دل می‌سپارند. افزون بر ترجمانی که در این طرح همکاری می‌کنند، سپاسگزار دیگرانی هستم که مساعدتشان پشتوانهٔ اجرای شایستهٔ آن است. به‌ویژه از آقای دکتر زالتا و سایر گرداندگان دانشنامه قدردانی می‌کنم که اجازه دادند مجموعه حاضر به زبان فارسی منتشر شود. همچنین، باید یاد کنم از آقای امیر حسین زادگان، مدیر انتشارات ققنوس، که زمینهٔ اجرای طرح را فراهم کردند؛ آقای دکتر سید نصرالله موسویان، که یاری بی‌دریغشان برای این مجموعه بسیار مغتنم بوده است؛ آقای احمد تهوری، که در تسهیل ارتباطات نقش مؤثری داشته‌اند؛ و آقای جهانگیر ملک‌محمدی و یکایک همکاران ایشان در بخش فنی انتشارات، که می‌کوشند این مجموعه با شکل و شمایلی درخور منتشر شود.

مسعود علیا

زمستان ۱۳۹۲

ویلہلم دیلتای

رودلف مکریل

[درآمد]

ویلهلم دیلتای فیلسوفی آلمانی بود که از سال ۱۸۳۳ تا ۱۹۱۱ زیست. او بیش از همه به دلیل نحوه‌ای که میان علوم طبیعی و انسانی تمیز نهاد شناخته می‌شود. در حالی که وظیفه اصلی علوم طبیعی رسیدن به تبیین‌های علی مبتنی بر قانون است، وظیفه کانونی علوم انسانی فهم ساختارهای سازمان‌یافته زندگی بشری و تاریخی است. نشان خواهیم داد که این تمایز آن‌چنان قاطع نیست که تبیین‌های علی را از علوم انسانی‌ای چون روان‌شناسی و تاریخ طرد کند؛ بلکه صرفاً حیطة چنین تبیین‌هایی را محدود می‌کند. هدف دیلتای آن بود که نقد عقل محض کانت را، که در درجه اول طبیعت‌محور است، به صورت نوعی نقد عقل تاریخی^۱ بسط دهد که بتواند حق مطلب را درباره ابعاد اجتماعی و فرهنگی تجربه بشر نیز ادا کند. فهم معنای رویدادهای تاریخی بشری مستلزم توانایی سازماندهی آن‌ها در بسترهای مناسبشان و مفصل‌بندی یکپارچگی‌های ساختاری‌ای است که می‌توان از این راه یافت. تأملات دیلتای

1. *Critique of Historical Reason*

در باب علوم انسانی، بستری بخشی^۱ تاریخی و هرمنوتیک بر بسیاری از متفکران بعدی از قبیل هوسرل، هایدگر، کاسیرر، گادامر و ریکور تأثیر نهاد. اخیراً به این مطلب توجه کرده‌اند که رویکرد تجربی دیلتای به تجربه از چه راه‌هایی بر کوشش‌های اولیه کارناپ برای غلبه بر متافیزیک تأثیر نهاده است.

زندگی و اندیشهٔ دیلتای

۱.۱. مرور اجمالی سیر فلسفی دیلتای

ویلهلم دیلتای در سال ۱۸۳۳، دو سال پس از مرگ هگل، در بیبریش واقع در راین متولد شد. نگرش دوپهلوی دیلتای به هگل می‌تواند سررشته‌هایی اولیه برای درک رویکرد فلسفی خود او به دست دهد. دیلتای هگل را به دلیل آن‌که بُعد تاریخی اندیشهٔ فلسفی را بازشناخته بود می‌ستود، ولی شیوه‌های نظورورزانه و متافیزیکی هگل در پروردن این نسبت را مردود می‌شمرد. دیلتای، همچون نوکانتی‌ها، رجعتی به نظرگاه متمرکزتر کانت را پیشنهاد می‌کرد، ولی در عین حال چشم‌انداز وسیع‌تر ایدئالیست‌های متأخری چون هگل را هم مد نظر داشت. دیلتای نگرش فراگیر خویش به فلسفه را برقرار ساختن روابط جدایی‌ناپذیر با کلیهٔ رشته‌های نظری و روال‌های تاریخی‌ای که می‌کوشند سر از کار جهان درآورند و صف می‌کند. او به جای مشخص کردن مرزهایی که فلسفه را از سایر نحوه‌های پرداختن به زندگی جدا می‌کند، وظیفهٔ نقادانهٔ فلسفه را تشریح ساختارهای فراگیری می‌داند که معرف روح انسان به وجه عام‌اند. دیلتای در دورهٔ نسبتاً متقدم سیر حرفه‌ای‌اش،

فلسفه را «علمی تجربی دربارهٔ پدیدارهای روحانی» تعریف می‌کند که می‌کوشد «قوانین حاکم بر پدیدارهای اجتماعی، فکری و اخلاقی را بشناسد» (1867/GS.V, 27). هدف فلسفه باید صیانت از قلمروی باشد که ایدئالیست‌هایی چون فیخته، شلینگ و هگل زمانی به آن بخشیدند، اما باید این کار را از طریق بازیابی دقت کانتی‌ای که از دست رفته است و به کار بستن آن به نحو تجربی، انجام دهد.

این اهداف، آن‌گونه که در خطابهٔ آغاز به‌کاری صورت‌بندی شده‌اند که دیلتای در سال ۱۸۶۷ هنگام تصدی نخستین سمت استادی‌اش در بازل ایراد کرد، پیش‌تر در یادداشت‌های روزانهٔ اولیهٔ او رخ نموده بودند. بدین قرار، دیلتای در سال ۱۸۵۹ نوشت که باید بر مبنای قوانین و انگیزتارهای روان‌شناسانه‌ای که هنر و دین و علم جملگی از بطن آن‌ها برمی‌آیند نقد تازه‌ای از عقل به عمل آورد. همهٔ نظام‌های فکری، صرفاً تبلور شاکله‌های عام‌تری هستند که در زندگی ریشه دارند (JD, 80).

دیلتای متقدم هدف خویش را گسترش دادن طرح نقادانه‌ای می‌دانست که علوم انسانی را همان‌گونه پایه‌ریزی کند که کانت علوم طبیعی را پایه‌ریزی کرده بود. بنابراین، امید او آن بود که علوم انسانی بتوانند درست همانند علوم طبیعی به تبیین‌های قانونمندی دست یابند. دیلتای دست‌کم تا سال ۱۸۸۷، که بوطیقا^۱یش را به چاپ رسانید، اطمینان داشت که می‌توان به

تبیین‌هایی درونی از خلاقیت بشری دست یافت. او خود قوانین سه‌گانه استحاله تخیلی را برای شرح تأثیر نیرومندی که شاعران می‌توانند بر ما بگذارند صورت‌بندی کرد.

اما ديلتای از طريق كوشش‌هايش برای از کار درآوردن روان‌شناسی‌ای که این قسم تبیین‌های درونی بتوانند به آن تمسک جویند، برخی از مفروضات مبنایی‌اش را جرح و تعدیل کرد. به طرزى روزافزون تأکید ورزید که دسترسى ما به جهان بشری تاریخ بسی مستقیم‌تر از دسترسى مان به طبیعت است. اگرچه ديلتای همچنان مشتاق بود بپذیرد که اعیان [یا متعلقات] تجربه بیرونی صبغه پدیداری دارند، دیگر این رأی کانتی رانمی‌پذیرفت که محتویات تجربه درونی هم دارای صبغه پدیداری‌اند. آن‌ها واقعی هستند و آن زمانی که ما را به تاریخ می‌پیوندد صرفاً صورتی ذهنی نیست که کانت مطرح ساخته بود. مشخصه این مرحله اندیشه ديلتای، که مرحله دوم آن است، عبارت است از تأکید بر واقعیت تجربه زیسته و بر فهم بی‌واسطه زندگی بشری که چنین چیزی آن را ممکن می‌سازد. در «ایده‌هایی برای نوعی روان‌شناسی توصیفی و تحلیلی»^۱ به سال ۱۸۹۴ است که ديلتای تمایزگذاری خویش میان تبیین^۲ و فهم^۳ را طرح و تنسیق می‌کند. «ما از طریق فرایندهای صرفاً فکری دست به تبیین می‌زنیم، ولی از طریق همکاری کلیه قوای ذهن که به موجب دریافت^۴ فعال شده‌اند می‌فهمیم»

1. Ideas for a Descriptive and Analytic Psychology

2. explanation 3. understanding 4. apprehension

(1894/SW.II, 147). علوم انسانی از این پس به منزله علمی متصور خواهند شد که در درجه نخست با فهم معنای کنش و میان‌کنش بشری سروکار دارند. رساله «خاستگاه باور ما به واقعیت جهان خارج و توجیه آن»^۱ نیز، که به سال ۱۸۹۰ تعلق دارد، در مرحله دوم اندیشه دیلتای موقعیتی کانونی دارد. دسترسی اولیه ما به جهان خارج امری استنتاجی نیست، بلکه جهان خارج به منزله مقاومت در برابر اراده احساس می‌شود. جهان تجربه زیسته صرفاً بازنمودی نظری نیست، بلکه به منزله تجسم‌بخش ارزش‌هایی مرتبط با مقاصدمان به طور بی‌واسطه برای ما حاضر است. تأکید بر احساس و بی‌واسطگی در این مرحله دوم در حکم مردود شمردن رویکرد دیالکتیکی هگل است. اگر مشخصه مرحله اول جستجوی تبیین درونی و مشخصه مرحله دوم فهم بی‌واسطه باشد، مشخصه مرحله سوم را می‌توان لزوم تفسیر توصیف کرد. می‌توان گفت که این مرحله نهایی، واپسین دهه حیات دیلتای تا زمان مرگش به سال ۱۹۱۱ را در بر می‌گیرد. این مرحله با تشخیص این امر آغاز می‌شود که معقولیت درونی تجربه زیسته هنوز فهم را تقوم نمی‌بخشد، تشخیصی که در مقاله «ظهور هرمنوتیک»^۲ به سال ۱۹۰۰ بیان شد. فهمیدن خویشتن^۳ فقط از خارج ممکن است. نحوه‌ای که خود را بیان می‌کنیم، خواه در ارتباط خواه در عمل، میانجی تعیین‌کننده‌ای در تعریف کردن خودمان است. فهم فقط به شرطی

1. The Origin of Our Belief in the Reality of the External World and Its Justification 2. The Rise of Hermeneutics
3. self-understanding

می تواند قابل اتکا باشد که از طریق تفسیر عینیت یابی های بشری پیش رود. لذا، ما خودمان را نه از راه درون نگری بلکه از راه تاریخ می فهمیم. دیلتای، که اکنون کرسی ای را در اختیار داشت که هگل زمانی در برلین بر آن تکیه زده بود، در این مرحله پایانی اندیشه اش است که نظریه روح عینی سلف خویش را به منزله واسطه ای که ما را با گذشته پیوند می زند احیا می کند. او در سال ۱۹۰۶ اثری دوران ساز در باب هگل جوان منتشر ساخت که از قطعات نویافته الهیاتی و سیاسی هگل بهره می برد. این قطعات اولیه ناشناخته نبوغ تاریخی هگل را پیش از محدود شدن آن به دست نظام بخشی دیالکتیکی ای که دیلتای همواره به آن اعتراض کرده بود، آشکار ساخت. هرمان نول،^۱ دانشجوی دیلتای، به رمزگشایی برخی از این قطعات یاری رساند و دست به انتشار آن ها زد. نول همچنین مجلدی از آثار دیلتای درباره تاریخ ایدئالیسم آلمانی را ویراست که به کانت، بک^۲ و فیشته باز می گشت و به برخی از همروزگاران هگل همچون شلینگ، شلایرماخر، شوپنهاور و فریس^۳ ختم می شد.

۲.۱. زمینه دینی فلسفه دیلتای

دیلتای به پیروی از سنت خانوادگی خویش، تحصیلات دانشگاهی اش را در رشته الهیات در هایدلبرگ آغاز کرد. او در آن جا توسط کونو فیشر^۴ با نظام های فلسفی ایدئالیست ها نیز آشنا شد. از آن جا که فیشر متهم به همه خدا انگاری بود، حق او

1. Herman Nohl 2. Beck 3. Fries 4. Kuno Fischer

برای تدریس در سال ۱۸۵۳ سلب شده بود. دیلتای سپس به دانشگاه برلین رفت و در آنجا تحت تأثیر دو تن از دانشجویان شلایرماخر، فریدریش فون ترندلنبورگ^۱ و آوگوست بُک^۲ قرار گرفت. به طرزی روزافزون، شلایرماخر مبدل به کانون علایق دیلتای شد. در سال ۱۸۵۹ از دیلتای خواسته شد ویرایش نامه‌های شلایرماخر را تکمیل کند. آن سال انجمن شلایرماخر هم یک مسابقه مقاله‌نویسی ترتیب داد. مقاله دیلتای با عنوان «نظام هرمنوتیکی شلایرماخر در نسبت با هرمنوتیک متقدم پروتستان»^۳ (1860, SW.IV, 33–227) جایزه نخست را از آن خود کرد و منجر به سفارشی دیگر شد، یعنی نگاشتن زندگینامه شلایرماخر. مجلد نخست این زندگینامه در سال ۱۸۷۰ منتشر شد. این اثر شلایرماخر را نه تنها در حال و هوای الهیاتی‌اش بلکه همچنین در بستر و جنبش‌های ادبی و فلسفی‌ای قرار می‌دهد که از سال ۱۷۹۶ تا ۱۸۰۷ در برلین موج می‌زدند. اثر دیلتای علایق رو به گسترش خود او به موضوعات زیبایی‌شناسانه و فلسفی را نیز آشکار می‌سازد. او رساله دانشگاهی‌اش را هم در باب اخلاق‌شناسی شلایرماخر نوشت.

دیلتای، در مقام دانشجوی الهیات، تحقیقی در مورد بسیاری از صورت‌بندی‌های اولیه جهان‌بینی مسیحی آغاز کرده

1. Friedrich von Trendelenburg 2. August Boeckh

3. Schleiermacher's Hermeneutical System in Relation to Earlier Protestant Hermeneutics

بود که هرچند هرگز تکميل نشدند، همچنان بر آثار متعاقبش تأثیر نهاد. او در سال ۱۸۶۰ می‌نویسد:

رسالت من این است که درونی‌ترین سرشت زندگانی دینی در تاریخ را درک کنم و در معرض توجه زمانه‌مان قرار دهم، زمانه‌ای که منحصراً تحت تأثیر امور مربوط به دولت و علم است. (JD, 140)

چنین چیزی به معنای جستجوی دیانت^۱ در اعماق تجربه بشری است نه در رویه‌های نهادی دیانت و آموزه‌های الهیاتی‌اش. ديلتای در همین حال و هوا اظهار می‌کند که احیای «جهان‌بینی دینی-فلسفی‌ای که زیر خرابه‌های الهیات و فلسفه ما مدفون است» امری ضروری است (JD, 140).

ديلتای تجربه دینی را از جنس گسترش احساس وابستگی مطلق می‌داند که شلایرماخر از آن سخن می‌گوید. این تجربه تامی است که احساس وابستگی را با وقوف به نوعی زندگی عالی‌تر مستقل از طبیعت می‌پیوندد. زندگانی دینی زمینه پایدار سیر فکری بشر تلقی می‌شود، و این سیر می‌تواند خود را در بازنمایی اساطیری، در آموزه الهیاتی، در مفهوم‌پردازی مابعدالطبیعی و نیز در نظریه علمی متجلی سازد. ديلتای کوشش‌هایی را که برای یافتن ریشه‌های دین در اساطیر صورت می‌گیرد مردود می‌شمارد. او به اساطیر به چشم کوشش برای بازنمایی و تبیین جهان در چهارچوبی دینی می‌نگرد.

1. religiosity

اساطیر صورتی ابتدایی از دین نیست بلکه صورتی ابتدایی از نظریه علمی است.

دیلتهای بعدها که در باب سرشت جهان بینی‌ها تأمل کرد، گاه به مسئله دین بازمی‌گشت. آنچه جهان بینی دینی را از جهان بینی‌های هنری و فلسفی تمیز می‌دهد این است که جهان بینی دینی امر دیدارپذیر را با آنچه دیدارناپذیر است، زندگی را با وقوف ما به مرگ مرتبط می‌سازد. دیلتای در قطعه متاخر چشمگیری می‌نویسد که وقتی زندگی به نحو دینی تجربه می‌شود

مطابق با سرشت حقیقی‌اش – سرشار از مصایب و آمیزه‌های تکین از رنج و خشنودی از آغاز تا پایان – به چیزی غریب و ناآشنا اشاره می‌کند، تو گویی از سرچشمه‌هایی دیدارناپذیر برمی‌آید، چیزی که از بیرون بر زندگی فشار می‌آورد و با وجود این، از ژرفنای خودش برمی‌آید. (SW.III, / حوالی 1910
285)

همین نگرش غیرمتمتعالی به دین را باید در واپسین مقاله دیلتای یافت، که در سال ۱۹۱۱ طی واپسین روزهای حیاتش نوشته شد، زمانی که در دولومیتس تعطیلاتش را می‌گذراند. این مقاله در باب «مسئله دین»^۱ به این امر واقع اشاره دارد که جنبش روشنگری موجب شده است تصدیق جنبه‌های عرفانی تجربه دینی هرچه دشوارتر شود. متفکران جنبش روشنگری تجربه عرفانی را عقل‌گریز می‌دانستند. اما بنا به رأی دیلتای، شلایرماخر قادر بود از راه مرتبط ساختن جنبه‌های مرکزی

1. The Problem of Religion

تجربهٔ دینی با بصیرت‌های فلسفهٔ استعلایی، از این اتهام عقل‌گریزی بگریزد. شلایرماخر به جای آن‌که احساس عرفانی اتحاد را وحدتی اسرارآمیز با خداوند تفسیر کند، آن را به صورت وقوفی عام که با پیوستگی دیدارناپذیر چیزها دمساز است توضیح می‌دهد (1911/GS.VI, 295). او خوانشی استعلایی از آنچه در احوال دینی شهود و احساس می‌شود به دست می‌دهد، از این راه که آن را به اصلی خلاق مبدل می‌سازد. در حالی که عرفان^۱ سنتاً متمایل به این بود که زندگی ما در این جهان را بی‌ارزش سازد، عرفان شلایرماخر مؤید آن نگریسته می‌شود.

آثار فلسفی اصلی دیلتای

۱.۲. دهه ۱۸۸۰: گسترش چهارچوب نقدی

نخستین اثر نظری مهم دیلتای مقدمه‌ای بر علوم انسانی به سال ۱۸۸۳ است. علوم انسانی^۱ (Geisteswissenschaften) هم انسانیات^۲ را در بر می‌گیرد و هم علوم اجتماعی را. آن‌ها طیفی را تشکیل می‌دهند از رشته‌هایی چون فقه‌اللغة، مطالعات ادبی و فرهنگی، دین و روان‌شناسی تا علم سیاست و اقتصاد. دیلتای تأکید می‌ورزد که علوم انسانی نه با قسمی برساخت منطقی طبق تجویز [اوگوست] کُنت یا [جان استیوارت] میل، بلکه به وسیلهٔ ملاحظات تأملی‌ای که پیدایش تاریخی‌شان را به شمار می‌آورند باید با یکدیگر مرتبط شوند. دیلتای می‌نویسد:

علوم انسانی، آن‌گونه که وجود دارند و آن‌گونه که به مقتضای اموری که در تاریخ این علوم فعال بوده‌اند به کار گرفته می‌شوند... سه دسته مدعا را شامل می‌شوند. (1883/SW.I, 78)

این مدعیات عبارت‌اند از (۱) گزاره‌های توصیفی و تاریخی، (۲) کلیت‌بخشی‌های نظری دربارهٔ محتویات نسبی و جزئی و

1. human sciences 2. humanities

(۳) احکام ارزیابانه و قواعد عملی. علوم انسانی آشکارتر از علوم طبیعی، که برای آن‌ها هنجارهای صورتیِ مربوط به پژوهش عینی کفایت می‌کند، سرشت هنجاری دارند. این امر واقع که علوم انسانی ناگزیر از مواجهه با مسائل هنجاری غیرصورتی و اساسی‌اند محدودیتی بر نوع قواعد نظری‌ای اعمال می‌کند که می‌توان در علوم انسانی برقرار ساخت. با توجه به نقش کانونی‌ای که انسان‌ها در جهان اجتماعی-تاریخی ایفا می‌کنند، فهم فردیت همان‌قدر در علوم انسانی مهم است که تبیین‌هایی که باید از طریق کلیت‌بخشی یافت مهم‌اند.

اما علم انسانی روان‌شناسی که با انسان‌ها سروکار دارد نمی‌تواند انسان‌ها را جدا از تعامل‌هایشان با جامعه بررسی کند. «انسان به عنوان امر واقعی که مقدم بر تاریخ و جامعه باشد نوعی افسانه است» (1883/SW.I, 83). این بدان معناست که روان‌شناسی تنها به شرطی می‌تواند نوعی علم انسانی بنیادی باشد که اساساً دارای صبغهٔ توصیفی تلقی شود. تبیین‌های روان‌شناسانه چه بسا همچنان امکان‌پذیر باشند، ولی این امکان صرفاً منوط به ابتدا کردن به مبنایی غیرفرضی است که توصیف می‌کند چگونه تجربهٔ ما ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی را جذب می‌کند. بسیاری از خصوصیات شخصیتی بشری صرفاً روان‌شناسانه نیستند. بنابراین، وقتی فلان شخص را مقتصد می‌نامیم، ویژگی‌های اقتصادی و روان‌شناسانه را تلفیق می‌کنیم.

انسان‌های منفرد برای فهم تاریخ مهم‌اند، ولی به جای مبدل ساختن آن‌ها به سنگ‌بناهای موندوار تاریخ، باید آن‌ها را

نقاط تلاقی بدانیم. صرفاً نگرش چندرشته‌ای^۱ به تاریخ بشر می‌تواند حق مطلب را در باب آن ادا کند. افراد، در مقام موجودات زنده آگاه، حاملان تاریخ‌اند، ولی درست به همین اندازه فرآورده‌های تاریخ نیز هستند. افراد اتم‌هایی خودبسنده نیستند. ولی نباید هم آن‌ها را مستحیل در اجتماعات فراگیری چون ملت‌ها یا اقوام بدانیم. مفاهیمی که روح یا نفس فلان قوم را برمی‌نهند «همان قدر در تاریخ بی‌مصرف‌اند که مفهوم نیروی حیات^۲ در فیزیولوژی بی‌مصرف است» (1883/SW.I, 92).

بدگمانی به نیروهای غالبی چون اقوام ديلتای را به فاصله گرفتن از ملی‌گرایی هم‌روزگار خویش هاینریش فون تراپچه^۳ و همراهی با خط‌مشی اصلاحات تدریجی سیاسی، که یادآور کانت و ویلهلم فون هومبولت بود، رهنمون شد.

به نظر ديلتای، بیشتر علوم انسانی تعامل‌های بشری را در سطحی تحلیل می‌کنند که می‌تواند میان ابتکار فردی و سنت جمعی وساطت کند. این علوم با آن چیزی سروکار دارند که او آن را «نظام‌های فرهنگی» و «سازمان‌های بیرونی جامعه» می‌نامد. نظام‌های فرهنگی انجمن‌هایی هستند که افراد برای مقاصد معینی که تنها از طریق همکاری می‌توانند محقق سازند داوطلبانه به آن‌ها ملحق می‌شوند. این نظام‌ها به گسترده‌ترین معنای ممکن صبغه فرهنگی دارند و کلیه وجوه زندگی اجتماعی ما را در بر می‌گیرند. سرشت آن‌ها ممکن است

1. multidisciplinary 2. life-force

3. Heinrich von Treitschke

سیاسی، اقتصادی، هنری، علمی یا دینی باشد، و مقید به علایق و منافع محلی یا ملی نیستند. در مقابل، سازمان‌های بیرونی جامعه ساختارهای نهادی‌ای چون خانواده و دولت‌اند که پیشاپیش در آن‌ها متولد می‌شویم. در این جا «علت‌هایی پایدار اراده‌های افراد بسیاری را در قالب کل یگانه‌ای متصل می‌سازند» (1883/SW.I, 94) که در آن، مناسبات قدرت، وابستگی و مالکیت می‌توانند برپا شوند. مهم است که نظام‌های فرهنگی و سازمان‌های نهادی را به هم ارجاع دهیم. اندیشمندان جنبش روشنگری بر نظام‌های فرهنگی و قلمرو کلی بالقوه‌شان تمرکز کرده بودند و در عین حال، از نحوه ریشه داشتن آن‌ها در زندگی واقعی غفلت می‌کردند. دیلتای اگرچه نزد اعضای از مکتب تاریخی^۱ تعلیم دید، تشخیص داد که بسیاری از آن‌ها به همان اندازه دیدگاهی یکسویه دارند، چون بر سازمان‌های نهادی متمایزی تأکید می‌ورزند که اقوام مختلف را تفکیک می‌کنند و نقش کلیت‌بخشی‌هایی را که از طریق تحلیل نظام‌های فرهنگی ممکن می‌شود نادیده می‌گیرند.

هدف دیلتای آن است که این دو رویکرد به گسترش چشم‌انداز تاریخ‌گرایانه را تلفیق کند و به آن استحکامی روشی ببخشد. برای فهم نقش قانون [یا حقوق] در زندگی تاریخی، باید آن را هم به منزله نظامی فرهنگی تلقی کنیم که موضوعات حقوقی را در چهارچوبی کلی قرار می‌دهد و هم به منزله یکی از سازمان‌های بیرونی جامعه که آن موضوعات را در چهارچوب

1. Historical School

قوانین موضوعه^۱ نهادهای خاص بررسی می‌کند. مکتب تاریخی افراد را به اشتباه یکسره تابع قیود و پیوندهای خانواده و دولت می‌دانست و بر این اندیشه بود که قوانین موضوعه نهادها کل واقعیت زندگی را تعریف می‌کنند. اقتدار دولت «تنها بخشی ... از قدرت جمعی توده مردم را در بر می‌گیرد» و حتی وقتی هم که قدرت دولتی تفوق دارد، این تفوق تنها «از طریق همکاری انگیختارهای روان‌شناسانه» محقق می‌شود (1883/SW.I, 132).

ديلتای در مقدمه‌ای بر علوم انسانی طرح خود را «نقد عقل تاریخی» می‌نامد. اکنون می‌توانیم ببینیم که چنین چیزی پیش از همه نقدی بر این رأی متافیزیکی است که «برای کلیه امور واقع تاریخی نوعی چهارچوب تبیینی کلی» فراگیر می‌تواند وجود داشته باشد (1883/SW.I, 141). اگر قرار باشد تبیین‌های کلی هم در مورد تاریخ و هم در مورد طبیعت ممکن باشند، باید تشخیص دهیم که این تبیین‌ها فقط در مورد محتواهای نسبی متضایف واقعیت ممکن‌اند. دلیل این‌که علوم طبیعی در کشف قوانین علی طبیعت این چنین موفق بوده‌اند این است که از قلمرو سرشار جهان خارج منتزع می‌شوند [یا کناره می‌گیرند].

شروطی که تبیین مکانیستی طبیعت جستجو می‌کند فقط بخشی از محتواهای واقعیت خارجی را تبیین می‌کنند. این جهان معقولِ اتم‌ها، اتر و ارتعاشات صرفاً نوعی انتزاع حسابگرانه و به‌شدت

1. positive

تصنعی از آن چیزی است که در تجربه و تجربه زیسته^۱ داده می‌شود. (1883/SW.I, 203)

علوم انسانی نمی‌توانند به شکلی مشابه با علوم طبیعی نوعی جهان‌پدیداری انتزاعی بسازند که بر فرایندهای فیزیکی و شیمیایی متمرکز شود و به عناصر مفروض اتمی یا حتی زیراتمی متوسل گردد. وظیفه علوم انسانی این است که به شبکه‌های پیچیده‌تر جهان تاریخی و داده‌های بالفعل انسان‌ها بپردازند. لازمه تبیین‌هایی که برای جهان تاریخی کفایت‌کنند، تحلیلی از محتواهای نسبی متکثری است که در بستر و زمینه‌ای بخصوص ربط و مناسبت دارند. طبق دیدگاه دیلتای، علوم انسانی باید به جای روش‌شناسی انتزاعی علوم طبیعی، همتایی تحلیلی بنشانند.

انتزاع از این حیث از تحلیل متمایز می‌شود که اولی یک امر واقع را دستچین می‌کند و از مابقی چشم می‌پوشد، حال آن‌که دومی می‌کوشد بیشتر امور واقعی را که مؤلفه‌های کل پیچیده‌ای را می‌سازند درک کند. (1880-1893 /SW.I, 433)

هرچه امور واقعی که تبیین‌ها می‌کوشند آن‌ها را به هم پیوند دهند بیشتر باشد، قلمرو تبیین‌ها باید محدودتر شود. بنابراین، قوانینی که باید در علوم انسانی کشف شوند بر تاریخ به وجه عام اطلاق نخواهند شد، بلکه فقط بر نظام‌های فرهنگی یا سازمان‌های اجتماعی خاص اطلاق خواهند شد. شاید رسیدن

1. lived experience 2. networks